

علم منطق

درس هشتم

مبحث قضایا

(قسمت دوم)

در درس پیشین ، تقسیمات قضیه حملیه را بیان کردیم. در این درس ، به تبیین تقسیمات قضیه شرطیه می پردازیم :

تقسیم قضیه شرطیه به متصله و منفصله

قضیه شرطیه را به اعتبار نسبت آن ، به دو قسمت یعنی متصله و منفصله تقسیم کرده اند.

متصله آن است که نسبت میان مقدم و تالی ، از قبیل اثبات یا نفی اتصال و پیوستگی میان آن دو باشد. مانند دو مثال یاد شده برای قضیه شرطیه که قبلا توضیح داده شده است.

(مانند اینکه بگوییم : "اگر مثلث بر سطح مستوی باشد ،
مجموعه زوایای مثلث 180 درجه است".

یا اینکه بگوییم : "اینطور نیست که هرگاه آسمان ابری
باشد، باران بیارد").

منفصله آن است که نسبت میان مقدم و تالی ، از قبیل
اثبات یا نفی انفصال و گسستگی میان آن دو باشد.

مثل اینکه بگوییم : "حقیقتی که وجود دارد ، یا واجب الوجود
است ، یا ممکن الوجود". در این مثال ، نسبت انفصال میان
"آنکه واجب الوجود است" و "آنکه ممکن الوجود است" ،
اثبات شده است. یعنی : جدایی میان واجب الوجود بودن و
ممکن الوجود بودن و جمع نشدن آن دو با هم ، پذیرفته
شده است.

یا مثل اینکه بگوییم : "اینطور نیست که انسان ، یا طیب
باشد یا فیلسوف". در این مثال ، نسبت انفصال و جمع
نشدن طیب بودن و فیلسوف بودن با هم در یک انسان ،
نفی شده است. زیرا ممکن است فردی باشد که هم طیب
باشد و هم فیلسوف ، مثل ابن سینا.

تقسیم متصله به : لزومیّه و اتّفاقیّه

قضیه شرطیه متصله به نوبه خود به دو قسم به شرح ذیل
تقسیم می گردد :

قضیه لزومیّه. یعنی : آن که میان مقدّم و تالی آن ، اتّصال
حقیقی باشد.

اتّصال حقیقی در اینجا به این معنا است که میان مقدّم و
تالی ، رابطه علّت و معلول باشد. مثل اینکه بگوییم : "اگر
آهن داغ شود ، منبسط می شود".

یا اینکه مقدّم و تالی هر دو ، معلول برای علّتی خاص باشند.
مثل اینکه بگوییم : "هرگاه آب به جوش آید ، انبساط پیدا
می کند". در این مثال ، جوش آمدن آب و انبساط آن ، هر دو
معلول داغ شدن هستند.

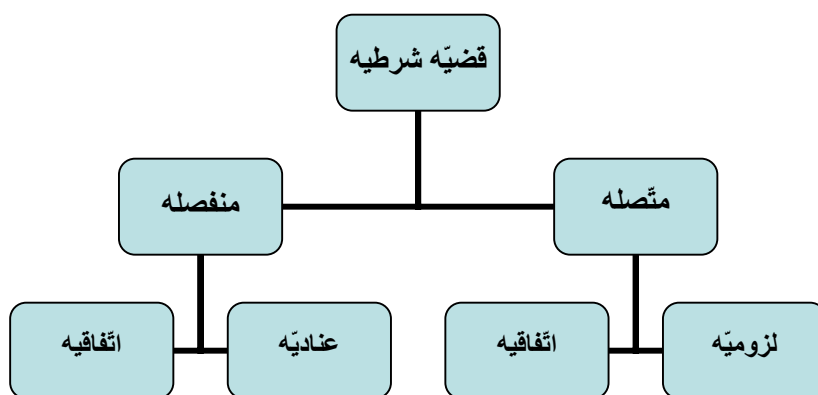
قضیه اتّفاقیّه. یعنی : آن که میان مقدّم و تالی آن ، اتّصال
حقیقی به نحوی که بیان گردید نباشد ، بلکه امری اتّفاقی
باشد. مثل اینکه در باره یکی از دوستانمان که همواره به
مهمانان خود شربت گلاب می دهد بگوییم : "هرگاه مهمان
آن دوست می شویم ، به ما شربت گلاب می دهد".

تقسیم منفصله به : عنادیه و اتّفاقیّه

قضیه شرطیه منفصله ، به اعتبار طبیعت انفصال و ناسازگاری طرفین آن ، به دو قسمت به شرح ذیل تقسیم می گردد :

عنادیه. یعنی : آن که میان مقدّم و تالی آن ، انفصال و ناسازگاری حقیقی و ذاتی باشد. مثل اینکه بگوییم : "عدد صحیح ، یا فرد است ، یا زوج".

اتّفاقیّه. یعنی : آن که میان طرفین آن ، انفصال حقیقی و ذاتی نباشد ، بلکه اتّفاقی باشد. مثل اینکه در مورد منزلی که غیر از یکی از دوستانمان "محمد" یا "علی" کسی دیگر وارد نمی شود بگوییم : "در آن منزل ، یا محمد حضور دارد، یا علی".



تقسیم منفصله به اعتباری دیگر

همچنین ، قضیه منفصله را به اعتبار امکان یا عدم امکان اجتماع طرفین و یا رفع طرفین آن ، به سه قسمت به شرح ذیل تقسیم کرده اند :

قضیه حقیقه. یعنی : آن که اجتماع طرفین آن (یعنی: مقدم و تالی) و ارتفاع طرفین آن در حالت موجه بودن قضیه ، محال باشد ، ولی در حالت سالبه بودن آن ، محال نباشد. مثال برای حالت موجه بودن آن : "عدد صحیح ، یا فرد است، یا زوج".

در این مثال ، زوج بودن و فرد بودن برای یک عدد صحیح ، هم اجتماعشان محال است و هم ارتفاعشان. یعنی : امکان ندارد که یک عدد صحیح هم زوج باشد و هم فرد. یا اینکه یک عدد صحیح ، نه زوج باشد و نه فرد.

مثال برای حالت سالبه بودن : "اینطور نیست که حیوان ، یا ناطق باشد ، یا مستعدّ آموختن".

در این مثال ، ناطق بودن و استعداد آموختن برای "حیوان" (به معنای جاندار حساس و متحرک با اراده) ، هم قابل جمع است (در مثل انسان) ، و هم قابل رفع است (در مثل سایر اقسام حیوان).

قضیه مانعة الجمع. یعنی : آن که اجتماع طرفین آن در حالت
موجبه بودن محال است ، ولی ارتفاع آندو در حالت یادشده
ممکن است ؛ یا آن که اجتماع طرفین آن در حالت سالبه
بودن ممکن است ، ولی ارتفاع آندو در حالت مذکور، محال
است.

مثال برای حالت موجبه بودن : "یک جسم ، یا سفید است
یا سیاه". مقصود از این قضیه منفصله این است که یک
جسم نمی تواند هم سیاه و هم سفید باشد. زیرا اجتماع
سیاه و سفید در یک چیز ، محال است. اما سفید نبودن و
سیاه نبودن می توانند در یک چیز جمع شوند. مثل جسم
آبی ، که نه سفید است و نه سیاه. بنا بر این ، اجتماع
طرفین این قضیه در حالت موجبه بودن ، محال است ، ولی
ارتفاع طرفین آن در این حالت ، ممکن است.

مثال برای حالت سالبه بودن : "اینطور نیست که یا یک
جسم، غیر سفید باشد یا غیر سیاه". در این مثال که در
حالت سالبه است ، اجتماع "غیر سفید" و "غیر سیاه" در
یک چیز ممکن است. مثل جسم سبز ، که هم غیر سفید
است و هم غیر سیاه. اما ، ارتفاع آندو در حالت سالبه
بودن، محال است. زیرا یک چیز نمی تواند نه "غیر سفید"

باشد ، و نه "غیر سیاه". برای اینکه در چنین صورتی ، لازم می آید که آن چیز ، هم سفید باشد و هم سیاه.

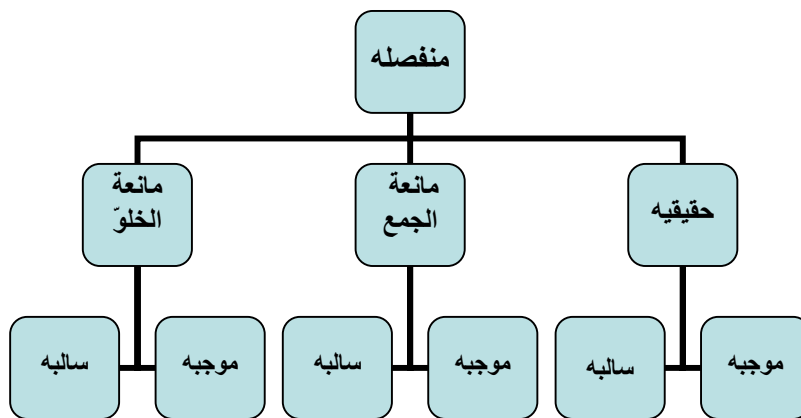
قَضِيَه مَانَعَة الخُلُو. یعنی آن که ارتفاع طرفین آن در حالت موجه بودن ، محال است و اجتماع طرفین آن در حالت مذکور ممکن است ؛ یا آن که ارتفاع طرفین آن در حالت سالبه بودن ممکن است ، و اجتماع آندو در حالت یادشده محال است.

مثال برای حالت موجه بودن : "یک جسم ، یا غیر سفید است و یا غیر سیاه". در این مثال ، رفع طرفین محال است. زیرا نمی توانیم بگوییم : یک چیز واحد مورد نظر ما ، غیر سفید نیست و غیر سیاه هم نیست. برای اینکه وقتی می گوییم "غیر سفید نیست" یعنی: "سفید است" ، و وقتی می گوییم "غیر سیاه نیست" یعنی: "سیاه هست". بنا بر این ، ارتفاع (یعنی نفی) "غیر سفید بودن" و "غیر سیاه بودن" ، به معنای اجتماع "سفید بودن" و "سیاه بودن" در یک چیز است ، و این امر محال است.

اما ، اجتماع "غیر سفید بودن" و "غیر سیاه بودن" در یک شیء ممکن است. مثل شیئی که سبز رنگ باشد ، که هم غیر سفید است و هم غیر سیاه.

مثال برای حالت سالبه بودن : "اینطور نیست که یا یک جسم سفید باشد یا آنکه سیاه باشد". در این مثال ، ارتفاع

طرفین در چنین حالتی ، ممکن است . زیرا یک جسم می تواند "نه سفید باشد" و "نه سیاه". مثل جسم سبز. اما اجتماع طرفین (یعنی هم سفید بودن و هم سیاه بودن) در یک شیء محال است.



تقسیم قضیه شرطیه به شخصیّه ، مهمله ، و محصوره

همچنین قضیه شرطیه را به اعتبار حال و زمان ، به سه قسمت به شرح ذیل تقسیم نموده اند :

قضیه شخصیّه. یعنی : قضیه شرطیه ای که در آن ، به ثبوت اتصال یا انفصال ، و یا نفی آن دو ، در زمان خاص و یا حالت معین ، حکم شده باشد.

مثال شخصیّه متّصله :

- "اگر امروز باران بیارد ، در خانه می مانم". در این مثال ، به زمان خاص (امروز) اشاره شده است.
- "اگر تو را در حالت خشم ببینم ، غمگین می شوم". در این مثال ، به حالت معین (خشم) اشاره شده است.
- "اینطور نیست که هم اکنون ، اگر استاد در دانشگاه باشد ، در حال تدریس باشد".

مثال برای شخصیّه منفصله :

- "هم اکنون ، یا ساعت چهار است یا پنج".
- "در صورتی که جواد در خانه باشد ، یا خواب است یا بیدار".
- "اینطور نیست که در حالی که محمود در دانشگاه هست، یا در کلاس درس باشد یا در حال قدم زدن". زیرا ممکن است در کتابخانه نشسته باشد ، که نه در کلاس درس است و نه در حال قدم زدن.

قضیه مهمله. یعنی : قضیه ای که در آن ، به اثبات یا نفی اتّصال یا انفصال طرفین آن در حالتی یا زمانی حکم شده باشد ، بدون اینکه به کلّیت یا بعضیّت (جزئیّت) آن اشاره شود.

مثال مهمله متّصله :

- "وقتی آب انگور بجوش آید و دوثلث آب آن تبخیر نشود،
طهارت خود را از دست می دهد".

- "اینطور نیست که وقتی انسان شاعر باشد ، حافظ
باشد".

مثال برای مهمله منفصله :

- "لفظ ، یا مفرد است یا مرکب".

- "اینطور نیست که فلز ، یا طلا باشد یا نقره".

قضیه محصوره. یعنی : قضیه ای که در آن ، حکم کمیّت
زمانی یا احوالی آن به صورت کلّ یا بعض و مانند آن ها ،
بیان شده باشد.

مثال محصوره متّصله :

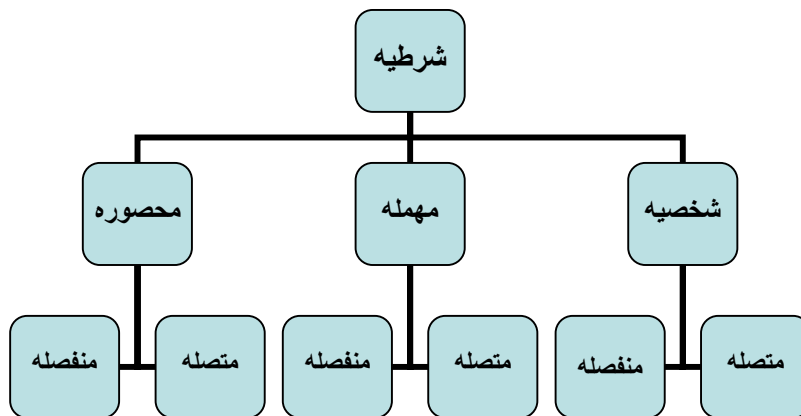
- "هرگاه دانش آموزی خوب درس بخواند ، موفق
می گردد".

- "هرگز اینطور نیست که اگر شاگردی خوب درس بخواند ،
شکست بخورد".

مثال محصوره منفصله :

- "همواره ، یک لفظ یا مفرد است یا مرکب". در این مثال ،
انفصال میان مفرد بودن و مرکب بودن لفظ در همه زمانها
و حالات پذیرفته شده و اثبات گردیده است.

- "هرگز اینطور نیست که یا یک عدد صحیح زوج باشد ، یا قابل تقسیم بر دو". در این مثال ، انفصال میان عدد زوج بودن و قابل تقسیم بودن بر دو ، در همه زمان ها و حالات نفی شده است.



جهت قضیه

اصطلاح دیگری که در مبحث اقسام قضایا وجود دارد ، "جهت" است. مقصود از جهت قضیه ، آن چیزی است که بیان کننده کیفیت نسبت میان طرفین قضیه است ؛ مانند "دائمی بودن" ، "ضروری بودن" ، "ممکن بودن" ، و امثال آن.

قضیه ای که در آن ، جهت قضیه بیان شده باشد ، **موجه** نامیده می شود ، و قضیه ای که جهت آن تبیین نگردد ، **مطلقه** نام دارد.

مثال برای قضیه موجهه :

- "انسان ، حیوان است ، بالضرورة".
- "انسان ، کاتب است ، بالامکان".
- "سیّاره ، متحرک است ، دائماً".

قضیه موجهه را نیز ، به اعتبار جهاتی که دارند ، به اقسام گوناگون مانند ضروریّه ، ممکنه ، دائمه ، و امثال آن تقسیم کرده اند.
